

## فساد چیست؟ و رابطه آن با نابرابری چگونه است؟

شاهین بازرگانی گلشن<sup>۱</sup> علی پروانه<sup>۲</sup> نرگس بهشتی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲

صفحه ۱۵۷-۱۳۹

فصلنامه علمی - تخصصی دانش انتظامی شرق استان تهران

سال پنجم، شماره نوزدهم، پاییز ۱۳۹۷

### چکیده:

فساد یعنی از قوانین عدالت سرپیچی کردن و مزایایی را در اختیار عده‌ای از مردم قرار می‌دهد که افراد دیگر قادر به بهره‌مندی از آنها نیستند. فساد سبب انتقال منابع از توده مردم به عده‌ای دست‌چین شده - یعنی از قشر فقیر به قشر ثروتمند - می‌شود. شیوه عملکرد آن باعث افزایش نرخ مالیات‌ها برای شهروندان شده و پول کمتری برای هزینه‌های عمومی (جامعه) باقی می‌گذارد. دولت‌های فاسد از پول کمتری برای تکمیل پروژه‌های خودشان بهره‌مند بوده و میزان حقوق کارکنان جامعه را پایین می‌آورند که این کار به نوبه خود باعث می‌شود تا کارکنانی که در سطوح پایین‌تری قرار دارند به فشار آوردن به دیگر مردم جامعه و بدست آوردن پول بیشتر از آنها (به شیوه‌های غیر قانونی مانند رشوه و ...) رو آورند. در نهایت کارکنان دولتی در جوامع فاسد وقت بیشتری را صرف پر کردن جیب خودشان به جای خدمت به جامعه می‌کنند. فساد در نهایت منجر به سقوط هرچه بیشتر اقتصاد و دولت منجر می‌شود. ریشه‌های فساد در تقسیم نابرابر منابع در یک جامعه است. نابرابری اقتصادی سبب ایجاد زمینی حاصلخیز برای فساد می‌شود که در نهایت به نابرابری‌هایی بیشتر در جامعه منتهی می‌شود.

### کلید واژه‌ها: فساد \_ اعتماد \_ نابرابری \_ عدالت

<sup>۱</sup> کارشناسی مهندسی هسته ای

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد علوم انتظامی

<sup>۳</sup> . کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

## مقدمه:

ارتباط بین نابرابری و کیفیت دولت همواره خیلی ساده هم نیست: همانطور که ملت‌های کمونیستی مرکز و شرق اروپا در گذشته نشان دادند، فساد زیادی ممکن هست حتی بدون وجود نابرابری اقتصادی پدید آید. ارتباط بین نابرابری تا فساد ممکن است غیر مستقیم (مثلاً از طریق اعتماد عمومی) باشد. به هر حال شناخت این ارتباط برای درک این که چرا بعضی از جوامع از برخی دیگر فاسدتر هستند ضروری است.

هنگامی که ما به افرادی که ممکن است با ما تفاوت داشته باشند اعتماد می‌کنیم، امکان اینکه نسبت به آنها برخوردی صادقانه‌تر داشته باشیم بیشتر است و در نهایت بهره‌مندی از فساد بعید به نظر می‌رسد. هنگامی که ما به غریبه‌ها اعتماد نمی‌کنیم، خصوصاً اگر اعتقاد داشته باشیم که آنها سعی در فریب دادن ما دارند، احساس و اخلاق ما نسبت به فساد کمتر متقاعد کننده می‌شود. نابرابری و فساد سبب نابودی حس اخلاقی ما (توانایی تشخیص کار خوب از کار بد) می‌شود.

Vannucci و Della Porta ادعان دارند که فساد فراگیر سبب می‌شود تا مردم کمتر آنرا به عنوان کاری غیر اخلاقی محکوم کنند. هرچه فساد بیشتر گسترش یابد بیشتر در جامعه تثبیت می‌شود و مردم در نهایت به این باور می‌رسند که فساد بودن تنها راه پیش برد کارهایشان در زندگی است.

این چرخه در واقع از نابرابری شروع شده که به کاهش اعتماد منجر می‌شود و در نتیجه به فساد منجر می‌شود و سپس دوباره ادامه پیدا می‌کند و باعث اعتماد کمتر و فساد بیشتر می‌شود.

ریشه‌های فساد به شکلی گسترده سازمانی نیستند ولی از نابرابری اقتصادی و فرهنگ عدم اعتماد به یکدیگر در جامعه ناشی می‌شوند که این مسئله خود از تقسیم نابرابر ثروت حاصل می‌شود. تنها یک سازمان است که فساد را شکل می‌دهد:

عدالت سیستم قانون.

نابودی چرخه نابرابری کار سختی است.

نابرابری ..... < کاهش اعتماد ..... < فساد ..... < نابرابری بیشتر.

یکی از قانع کننده ترین استدلال‌ها در رابطه با این ایده این است که فساد "چسبنده" است. شواهد کمی وجود دارد که نشان دهد کشورها می‌توانند به آسانی از شر فساد رها شوند.

در این مقاله جهت تحلیل میزان فساد در کشورهای مختلف از اطلاعات جمع آوری شده توسط سازمان شفافیت بین الملل (Transparency International) یا به اختصار (TI) استفاده شده است که این اطلاعات در واقع تخمین میزان فساد بر اساس ضریب تشخیص  $r^2$  می‌باشد. همچنین در این مقاله، میزان ماندگاری فساد در هر کدام از انواع دیدگاه‌های نظری نیز در نظر گرفته شده است.

(\*) **ضریب تشخیص:** بیانگر میزان احتمال هم بستگی میان دو دسته داده در آینده می‌باشد این ضریب در واقع نتایج تقریبی پارامتر موردنظر در آینده را بر اساس مدل ریاضی تعریف شده‌ای که منطبق بر داده‌های موجود است، بیان می‌دارد. مقادیری که  $R^2$  می‌تواند اختیار کند بین صفر و یک می‌باشد اگر  $R^2 = 1$  یعنی زمانی که از متغیرهای مستقل استفاده می‌کنیم هیچ خطای وجود ندارد که این بهترین حالت ممکن است. اگر  $R^2 = 0$  باشد یعنی استفاده از متغیرهای مستقل هیچ تاثیری بر برآورد خط رگرسیونی ندارد.)

(شفافیت بین‌الملل یک سازمان غیر دولتی است که در سال ۱۹۹۳ تأسیس شد و دفتر اصلی آن در برلین، آلمان قرار دارد.<sup>۱۱</sup> هدف این سازمان که در حدود ۱۰۰ کشور نمایندگی دارد تلاش برای مبارزه با فساد و افزایش آگاهی در مورد آن است. این سازمان به طور سالیانه اقدام به انتشار شاخص ادراک فساد می‌کند. سنجش فساد به استفاده از شاخص‌های نظیر فساد، اختلاس، رشوه‌گیری، خرید و فروش پست‌های دولتی، رشوه‌پذیری دستگاه قضایی، فساد مالی در میان سیاستمداران و مقام‌های دولتی و عدم مقابله کافی یا ناکارایی در پیکار علیه مواد مخدر است.)

استدلال من (\*نویسنده مقاله) با حکایات سنتی فساد که در آنها اغلب برای حل مشکلات حاصل از فعالیت‌های غیر قانونی پیشنهاد می‌شود که سیاستمداران فاسد را به زندان بفرستیم، در تضاد است. چرا که به نظر من، اگر ما چنین کاری را انجام دهیم، صرفاً جای چنین افرادی با سیاستمداران فاسد دیگر عوض می‌شود. ما نیازی به یک سیستم اصلاح شده نیز نداریم که در آن یا قدرت در حیطه یک سری "کارآفرین

مستقل " متمرکز شده و کسب و کار را به مردم قشر متوسط جامعه تحمیل می‌کنند و یا جهت جلوگیری از قدرت یافتن یک نفر با مشتی آهین!، باعث مرکز زدایی بیش از حد قدرت شود.

برخلاف فساد، نهادهای سیاسی خیلی "چسبنده" نیستند. میزان  $I^2$  برای حقوق سیاسی از سال ۱۹۷۳ تا سال ۲۰۰۳ برابر با ۰,۱۶۵ و برای آزادی‌های مدنی برابر ۰,۲۶۳ می‌باشد (تعداد کشورهای مورد بررسی قرار گرفته  $N=۷۷$ ). حتی اگر کشورهایی را که در سال ۱۹۷۳ با نظام کمونیستی اداره می‌شدند را کنار بگذاریم این میزان (۲۲) تنها به اعداد ۰,۲۶۴ و ۰,۳۷۵ (تعداد کشورها  $N=۳۹$ ) می‌رسد و افزایش زیادی ندارد. یکی از مسائل مورد بحث اینست که تغییرات حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی ایجاد شده از سال ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۳ ربطی به تغییرات نرخ فساد از سال ۱۹۸۰-۸۵ تا سال ۲۰۰۴ ندارد. (به ترتیب میزان  $I^2$  برابر است با ۰,۰۰۷ و ۰,۰۳۸ و  $N=۳۸$ ).

استدلال من (نویسنده) در مورد منابع فساد تا حد زیادی بدبینانه است: از بین بردن فساد به هیچ وجه آسان نیست اگر منبع آن تقسیم منابع (نابرابری اقتصادی) و فرهنگ جامعه (اعتماد کردن به مردمی که ممکن است با شما تفاوت زیادی داشته باشند) باشد. تغییر دادن نهادها (مؤسسات) شاید کار آسانی نباشد اما سختی این کار نسبت به سختی پیش رو برای تغییر فرهنگ جامعه و تقسیم ثروت (و قدرت) بسیار کمتر است. فساد، نابرابری و اعتماد همگی چسبناک هستند و با گذر زمان زیاد تغییر نمی‌کنند.

سیاست‌هایی که کشورها در نظر می‌گیرند نیز باعث فساد می‌شوند. کشورهایی که سطح بالایی از مقررات کسب و کار را دارند، فساد بیشتری دارند. سطح قوانین و مقررات به توسط میزان عدالت در نظام حقوقی، آزادی در اقتصاد و اینکه نوع حکومت نظامی یا مدنی باشد تعیین می‌شود.

### نابرابری و فساد

رابطه میان نابرابری و فساد رابطه نسبتاً جالبی است. فساد نوعی بهره‌وری است. همه فسادها به نابرابری مرتبط نیستند. "فساد بزرگ" اشاره به عملکرد غیرقانونی در مقیاسی بزرگ توسط مردمی دارد که با بهره‌وری از موقعیت خود ثروتمند (یا ثروتمندتر) شده و یا تبدیل به رهبران سیاسی و اقتصادی شوند. پس درواقع فساد بزرگ مربوط به افزایش

منافع آن دسته از افرادی است که از قبل "به خوبی تأمین بوده" اند. "فساد کوچک" نیز اشاره به پول‌های کم که برای مثال به عنوان رشوه به افسران پلیس، پزشکان و حتی اساتید دانشگاه پرداخت می‌شود دارد، این نوع فساد به شکل‌های مختلف در جوامع کمونیستی مرکز و شرق اروپا به وفور یافت می‌شود. فساد کوچک، یا به قول رئیس سیاسی نیویورک سیتی جورج واشنگتون پلانکیت، "اختلاس صادقانه"، سبب ثروتمند شدن افرادی که این عمل را انجام می‌دهند نمی‌شود. این عمل ممکن است ریشه در تقسیم نابرابر ثروت (جامعه) باشد. این عمل سبب افزایش فاصله بین فقیر و غنی نمی‌شود، این نوع فساد صرفاً باعث کسب مقداری سود باری بوروکرات‌های طبقه متوسط، معلمان و پزشکان می‌شود. با توجه به مجموع داده‌هایی که ما در مورد شاخص فساد در اختیار داریم، هیچ راه مطمئنی برای جداسازی علت‌ها یا اثرات نابرابری بر روی فسادهای بزرگ و کوچک در اختیار نداریم. تحلیل و بررسی داده در این کار به ما کمک می‌کند.

نابرابری سبب گسترش فساد به روش‌های مختلف می‌شود. Glaeser استدلال می‌کند: نابرابری برای موضوع امنیت حقوق مالکیت عامل مضر است، چرا که این امر امکان واژگونی نهادهای سیاسی، قانونی و مؤسسات نظارتی جامعه را (جهت کسب سود بیشتر) به ثروتمندان می‌دهد. اگر فردی به اندازه کافی از فرد دیگری ثروتمندتر باشد و دادگاه‌ها نیز فاسد، در آن زمان دادگاه به نفع فرد ثروتمند و نه عدالت حکم می‌دهد. به همین شکل مؤسسات نظارتی و سیاسی نیز تحت تأثیر ثروت و قدرت سبب ناعدالتی‌های بیشتر می‌شوند. این اعمال به ترتیب سبب شروع اعمال مضر برای جامعه خواهند شد و سیستم‌های قانونی (حقوقی)، سیاسی و نظارتی دیگر پیگیر آنها نخواهند بود. نابرابری می‌تواند به چند شیوه مجزا سبب افزایش نابودی نهادها شود. برای مثال فقرا برای تقسیم مجدد ثروت جامعه به خشونت (دزدی و ...)، روندهای سیاسی (تظاهرات و...) و یا روش‌های دیگر رو می‌آورند. این نوع تقسیم مجدد به شیوه "رابین هودی" باعث به خطر افتادن حقوق مالکیت شده و ثروتمندان را از سرمایه گذاری باز می‌دارد.

به شیوه‌ای مشابه، You و Kaghram (در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۵) استدلال می‌کنند که: ممکن است ثروتمندان به عنوان گروه‌های مشترک المنافع و یا افرادی جدا از طریق "رشوه" یا "روابط" بر روی پرونده‌های قانون گذاری تأثیر گذاشته (فساد بوروکراتی) و تفسیر مطلوبی از قوانین را خریداری کنند! (فساد قضایی).

نابرابری سبب تولید فساد از راه‌های زیر می‌شود:

- ۱- باعث می‌شود تا مردم عادی سیستم را به عنوان مانعی در برابر خود ببینند.
- ۲- باعث ایجاد یک حس "وابسته بودن" در بین مردم شده و یک احساس بدبینانه به آنها نسبت به آینده می‌دهد که این کار خود باعث می‌شود که مردم در برخورد با یکدیگر **صداقت** کمتری به خرج دهند.
- ۳- سبب تحریف نهادهای کلیدی قضایی (عدالت) در جامعه می‌شود، مثلاً دادگاه‌ها، که مردم آن را به عنوان محافظی برای خود در برابر بدکاران می‌بینند.

نابرابری اقتصادی رهبرانی ایجاد می‌کند که از حمایت‌های سیاسی برای خود یک فضیلت می‌سازند چرا که اینکار به نوبه خود برای مردم معمولی شغل ایجاد می‌کند. این رهبران در ظاهر به افرادی که به آن‌ها رأی می‌دهند کمک می‌کنند اما در اصل به خودشان کمک می‌کنند. نابرابری تولید فساد کرده و سبب وابستگی فقرا به رهبران سیاسی می‌شود. نابرابری منجر به کلاینتالیسم (حامی گرایی به انگلیسی Clientalism) می‌شود. رهبران خودشان را به عنوان یگانه ارائه دهندگان مزایا به شهروندان معمولی تبدیل می‌کنند. این رهبران برخلاف آنچه دموکراسی به ما می‌گوید پاسخگوی رأی دهندگان خودشان نیستند. هنگامی که برخی گروه‌ها از برخی دیگر غنی‌تر هستند، نابرابری سبب ایجاد نفرت بین این گروه‌ها می‌شود. این موضوع را امروزه نیز در برخی از کشورهای در حال گذار از این شرایط می‌بینیم که در آنها تنش در میان اقوام مختلف وجود دارد و این تنش‌ها حتی پس از عبور کشورها از این حالت گذار همچنان ادامه می‌یابد. درگیری‌هایی که در یوگوسلاوی سابق مثال بارز این موضوع بود که حتی پس از فروپاشی آن، اقوام بوسنیایی و صربستانی به پاکسازی و نابودی یکدیگر مشغول شدند و از طرف دیگر شاهد ظهور مجدد تنش درگیری طولانی مدت بین رومانی و مجارستان بودیم که همگی آنها با دیدگاه نابرابری اقتصادی ترکیب شده‌اند.

شاید تجملات و زرق و برق دموکراسی، مانند برگزاری انتخابات پی در پی وجود داشته باشد، اما ممکن است رابطه بین دولت راستگو و دولت دموکرات آنقدر که ما انتظار داریم محکم نباشد. رهبر سیاسی به خوبی در جایگاهش تثبیت شده است.

حزبش در منطقه حاکم است. رقبا منابع کافی برای مقابله و ایجاد چالشی جدی را ندارند و حتی اگر برای اینکار اقدامی بکنند آنگاه رهبر سیاسی می‌تواند برای مقابله با آنان روی کمک لژیونرهایی حساب باز کند که شغل‌ها و فعالیت‌های آنان را از طریق ماشین حمایتی عظیم خود کنترل می‌کند.

ثروت نابرابر باعث می‌شود که مردم کمتر به این موضوع اهمیت دهند که نباید یکدیگر را فریب دهند و یا از پرداخت مالیات‌ها فرار کنند. درجایی که فساد فراگیر شده است، مردم به این نتیجه می‌رسند که دیگر مسئول سرنوشت خود نبوده و دیگر امید ندارند که ممکن است آینده روشنی پیش روی خود داشته باشند. در یک نظرسنجی از مردمی که معتقد بودند فساد در کشورشان فراگیر شده است مشاهده شد که به طرز چشمگیری کمتر به این موضوع ایمان داشتند که می‌توانند با پشتکار و تلاش در زندگی خود پیشرفت کنند و نه بر اساس شانس و یا داشتن روابط (پارتی). ۳۴ درصد از مردم (از بین ۶۰۰۰۰ نفر از مردمی که در کشورهایی که فساد در آنها فراگیر بود) معتقد بودند که تنها با شانس امکان پیشرفت در زندگی وجود دارد درحالی‌که این میزان در کشورهایی که فساد کمتری داشتند حدود ۲۹ درصد بود.

اگر پلیس و یا دادگاه‌ها برخورد ناعادلانه‌ای با مردم داشته باشند، مردم ایمان کمتری به سیستم حقوقی خواهند داشت. سیستم قضایی به دو جهت حائز اهمیت است. اولاً یک دادگاه فاسد از متخلفین با نفوذ و قدرتمند در برابر مجازات‌های سنگین محافظت می‌کند. ثانیاً، از دادگاه‌ها بیش از هر نهاد حکومتی دیگر انتظار می‌رود که بی طرف و عادل باشند. ما قضاوت‌های ناعادلانه را به قوه قضائیه ارجاع می‌دهیم و همانطور که در زبان عامیانه ما از عبارت "دادگاه، آخرین راه حل" زیاد استفاده می‌شود، همواره این انتظار می‌رود که در آنجا عدالت وجود داشته باشد.

Stolle و Rothstein در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۲ اینگونه استدلال کردند که دو در سیستم حقوقی دو بعد وجود دارد: عدالت و کارایی. من ادعا می‌کنم که "عدالت" کلید ارتباط بین قانون و فساد است چرا که عدالت مزایایی که برخی افراد در مقابل دیگران دارند را بازتاب می‌کند.

کارایی دادگاه نباید خیلی به فساد مرتبط باشد زیرا جمع آوری رهبران فاسد و انداختن آنها در زندان تنها فضا را برای گروه جدیدی از "افراد پست" باز می‌کند و اشاره زیادی به علل اساسی فساد نمی‌کند.

هنگامی که مردم ایمان کمی به عدالت دستگاه قضایی داشته باشند، انگیزه زیادی برای پیروی از قوانین در آنها وجود نخواهد داشت. وقتی **میخائیل خودورکوفسکی** (سرمایه‌دار اهل روسیه) است. وی در سال ۲۰۰۳ توسط مجله اکسپرت، به همراه رومن آبراموویچ به‌عنوان مرد سال برگزیده شد. او در سال ۲۰۰۴ ثروتمندترین فرد روسیه و یکی از ثروتمندترین افراد جهان بود و در رده ۱۶ فهرست ثروتمندترین افراد جهان قرار گرفت. به گناهان خود (دزدی، دروغ و قتل) در سال ۲۰۰۳ اعتراف کرد و تعهد داد که انسانی راستگو و درستکار شود، مردم روسیه این تعهد را "شگفت آور" توصیف کردند. هنگامی که او ۱۰ ماه بعد و با دستور ولادیمیر پوتین (رئیس جمهور روسیه) به جرم اخاذی و فرار از مالیات دستگیر شد، مردم روسیه دیگر شوکه نشدند. تقریباً نیمی از مردم با دستگیری او موافق و نیمی دیگر مخالف بودند. دستگیری خودورکوفسکی یک استثنا بود. مقامات و تاجران فاسد به ندرت حساب پس می‌دهند. درحالی‌که جرم و جنایت در روسیه پس از فروپاشی کمونسیم افزایش داشته است، نرخ محکومیت‌ها کاهش یافته است. روس‌ها (و خیلی از مردم دیگر کشورها) در دریایی از کالاهای تقلبی و فیک غرق شده‌اند. از عکس‌های ساختگی مسافرتی (که بوسیله آن‌ها شوهران منحرف بتوانند همسران خود را قانع کنند که به ماهیگری رفته‌اند) گرفته تا خاویار تقلبی، دیپلم‌ها و پایان نامه‌های جعلی، (حتی بخشی از رساله دکترای ولادیمیر پوتین جعلی است) کارت‌های VIP فیک و چراغ‌های گردان آبی رنگ برای خودروی شما (مانند ماشین‌های پلیس) تا بوسیله آن بتوانید از چراغ قرمز رد شوید. تقریباً نیمی از کالاهای مصرفی در روسیه ساختگی هستند.

مردم روسیه را به سختی می‌توان استثنا در نظر گرفت. در کشور نیجریه نیزمیزان کلاهبرداری بسیار بالاست. کلاهبرداری‌هایی نظیر ایمیل‌هایی که به ما می‌گویند در صورت ارسال شماره حسابمان به شیوه‌های مختلف پولدار می‌شویم. در این کشور حتی گاهی خانه‌های افراد بی بضاعت بدون اطلاع خودشان فروش می‌رود،



کلاهبرداری که در این کشور به کد جنای ۴۱۹ مشهور است. مردم این کشور اغلب جلوی در خانه خود تابلویی با عنوان "این خانه برای فروش نیست ، مراقب ۴۱۹ باشید". در این کشورها پلیس‌ها تأمین کننده عدالت نیستند ، بلکه این افراد خود در قراردادهای غیر قانونی مشارکت می‌کنند.

قضیه تله نابرابری این است که فساد برای مدت طولانی پایدار خواهد بود. فساد در کشور رومانی میراثی است که از زمان امپراتوری عثمانی در آن کشور وجود داشته است.

در دوران عثمانی ، رومانی توسط شاهزاده‌هایی یونانی (فناریوت ها) اداره می‌شد که موقعیت خود را از سلطان‌های ترک و به توسط اخاذی کردن از مردم معمولی خریدند.

همچنین جنگ‌های پی در پی برای کسب قدرت بیشتر امری عادی بود. سقوط امپراتوری عثمانی و استقلال رومانی هیچگاه باعث ایجاد دولتی درستکار در رومانی نشد. از زمان اولین پادشاه رومانی (و حق امتیاز اولین راه آهن) تا زمان آخرین شاه و دولت قبل از جنگ جهانی دوم ، همواره اموال دولتی و نقش دولت در توسعه رومانی همراه با فساد بوده است. البته گفتنی است که مردم رومانی (از روی احساس تأسف) درباره سطح استثنایی فسادشان لاف می‌زنند. آن‌ها می‌گویند "La no cal la nimeni یعنی "هیچکس کار را مانند ما انجام نمی‌دهد".

از آنجایی که اعتماد بر مبنای ایجاد عدالت و برابری مخصوص ایجاد می‌شود ، رابطه میان نابرابری ، اعتماد کم و فساد زیاد یک رابطه خطی است.

### برخی شواهد اولیه

عدالت سیستم حقوقی معادل نابرابری اقتصادی نیست و ارتباط بین این دو آنقدر که ما انتظار داریم محکم نیست. من از مقیاس‌هایی از عدالت قانونی که توسط واحد اطلاعات اکونومیست اندازه گیری شده است استفاده می‌کنم. این اندازه گیری‌ها فقط ۶۰ کشور را پوشش می‌دهد به همین جهت من با استفاده از همین الگو مقیاس دیگر کشورها را نیز تخمین زدم.

**واحد اطلاعات اکونومیست** یک کسب و کار در بریتانیا در گروه اکونومیست است که خدمات پیش بینی و مشاوره را از طریق تحقیق و تجزیه و تحلیل مانند گزارش‌های

ماهانه کشور، پیش بینی‌های اقتصادی پنج ساله کشور، گزارش خدمات ریسک در کشور و گزارش‌های صنعتی ارائه می‌دهد). نابرابری اقتصاد توسط شاخص Gini از مقاله Geininger و Squire در سال ۱۹۹۶ اندازه گیری شده است. (شاخص جینی یا ضریب جینی شاخصی اقتصادی برای محاسبه توزیع ثروت در میان مردم است. بالا بودن این ضریب در یک کشور معمولاً به عنوان شاخصی از بالا بودن اختلاف طبقاتی و نابرابری درآمدی در این کشور در نظر گرفته می‌شود).

در کل تناسب میان این دو شاخص برابری (برخورد یکسان در برابر قانون و تقسیم یکسان ثروت) خیلی قوی نیست. برابر ۸۸ کشور  $۱۳۱=۰,۲۲$  می‌باشد. این نسبت توسط کشورهای کمونیستی سابق و کنونی کاهش میابد چراکه در این کشورها سیستم حقوقی بسیار ناعادل است اما میزان تقسیم ثروت تقریباً یکسان است. برای سال‌ها، این برابری توسط یک اقتصاد دستوری ایجاد می‌شد. (\* اقتصاد دستوری در برابر اقتصاد آزاد تعریف می‌شود و به نظام اقتصادی گفته می‌شود که طبق دستور یک سازمان یا یک نهاد غیر خصوصی شکل گرفته باشد. نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی و اقتصاد دولتی شکل‌هایی از آن هستند). با اینکه میزان نابرابری افزایش چشمگیری داشته است، اما هنوز به سطح اقتصادهای کاپیتالیستی نرسیده است. در مجموع، ما شاهد هستیم که برابری نسبتاً بالای اقتصادی با سطوح بالا و پایین عدالت قضایی مطابقت دارد.

هنگامی که من کشورهای بلوک شرق را از مقیاس‌ها حذف می‌کنم، میزان ۲۲ به ۰,۲۷۹ افزایش میابد که هنوز نسبتاً مقدار کمی است. عدالت در نظام حقوقی همانند نابرابری اقتصادی نیست.

بحث نابرابری و فساد قابل توجه است: در بین ۸۵ کشور ارتباط کمی (در بهترین حالت ممکن) بین آنها وجود دارد. ۲۲ میزان ناچیزی برابر ۰,۰۸۲ را به ما نشان می‌دهد که این خود بدین معناست که هیچ ارتباطی بین نابرابری و فساد وجود ندارد. هنگامی که من رژیم‌های کمونیستی سابق و امروزی را حذف می‌کنم، نسبت متعادلی بین این دو شاخص حاصل می‌شود (۲۲ برابر با ۰,۲۴۶ و N برابر با ۰,۶۲).

با در نظر گرفتن این میزان ۲۲ در یک تحلیل دومتغیره به راحتی می‌شود فهمید که این میزان در یک تحلیل چند متغیره ناپدید می‌شود.

ارتباط با سیستم حقوقی به مراتب قوی‌تر است و این مساله خیلی شگفت آور نیست. درحالیکه من یک شاخص برای میزان عدالت در سیستم حقوقی در نظر گرفتم که بر مبنای معیارهای پایه نیست، این نکته به سختی تعجب آور است که فساد در جایی شکوفا می‌شود که دادگاه‌ها رفتار ویژه‌ای نسبت به بعضی افراد در مقابل دیگران نشان می‌دهند - و در جایی که روش‌های دادرسی شفاف نیستند. ناعادل‌ترین سیستم‌های حقوقی میزان متوسط فسادی برابر با ۲,۸۲ دارند در حالیکه عادلانه‌ترین سیستم‌های حقوقی دارای میزان متوسط ۸,۷۸ (میزان بالاتر نشان دهنده فساد کمتر و شفافیت روش‌های دادرسی بالاتر می‌باشد) هستند. پیوند میان عدالت حقوقی و فساد بسیار قوی است: در مورد ۵۵ کشور، ۲۲ برابر ۰,۷۲۲ می‌باشد. (این میزان بر اساس داده‌های واحد اطلاعات اکونومیست (EIU) است.) اگر موارد حذف شده را نیز در نظر بگیریم این میزان برای ۸۶ کشور برابر ۰,۷۳۳ می‌باشد.

دلایل نظری خوبی وجود دارد تا ما باور کنیم که فساد ریشه در نابرابری اقتصادی و همچنین عدالت سیستم حقوقی دارد. اما شواهد موجود خیلی در این مورد متقاعد کننده نیستند.

آیا ما به بن بست رسیدیم؟

### اعتماد، نابرابری و فساد

به هیچ وجه. ارتباطی بین نابرابری و فساد وجود دارد اما این رابطه مستقیم نیست. نابرابری به فساد منتهی می‌شود چرا که نابرابری منجر به ایجاد خشم و نفرت در داخل و در بین گروه‌ها (اقشار) مختلف می‌شود. "اعتماد عمومی"، که نوعی ارزش حاصل از اعتقاد اعضای مختلف جامعه اخلاقی می‌باشد، پایه و اساس جامعه‌ای منظم و مرتب است. هنگامی که ما معتقد باشیم که اکثر افراد قابل اعتماد هستند، این آمادگی را پیدا می‌کنیم تا علاوه بر منافع خود به فکر منافع دیگران نیز باشیم. اعتماد عمومی، برگرفته از پیوندی مشترک بین طبقات و نژادها و ارزش‌هایی تساوی‌گراست.

ایمان به دیگران، به همدلی با افراد کم درآمد منتهی می‌شود و باعث می‌شود که منابع جامعه بین قشر ثروتمند و فقیر مجدداً تقسیم شود. اگر اعتقاد داشته باشیم

که ما و دیگران (خصوصاً افرادی که متفاوت از ما هستند) سرنوشتی مشترک داریم ، آنگاه نابرابری‌های شدید در ثروت و وضعیت به نظر ما نوعی هنجار شکنی در بحث عدالت خواهد بود. اعتماد عمومی ریشه در مبناهای روانشناسی خوش بینی و کنترل (بازبینی) و مبنای اقتصادی توزیع مجدد ثروت دارد. خوش بینی و کنترل مردم را به سوی این اعتقاد سوق می‌دهد که جهان جای خوبیست و می‌تواند جای بهتری شود به شرطی که آنها بخواهند. برابری اقتصادی سبب افزایش میزان خوش بینی و نیز این باور می‌شود که ما همگی جدا از طبقه اجتماعی ، نژاد و قوم سرنوشتی مشترک داریم.

فساد بستگی به اعتماد دارد. همانطوری که برای رقص تانگو به دونفر نیاز است ، برای "رشوه" نیز به دو نفر نیاز است (دهنده و گیرنده). مقامات فساد باید مطمئن شوند که همکارانشان به وعده‌های خود عمل می‌کنند. فساد برپایه اعتماد رشد می‌کند ولی نمی‌تواند بر اساس حسن نیت و منافع مشترک جامعه‌ای بنا شود که در آن اعتماد عمومی وجود دارد. ورود به شبکه فساد کار آسانی نیست. اعضای شرکت کننده در یک توطئه نمی‌توانند به راحتی تصور کنند که بقیه افراد قابل اعتماد هستند.

اعتماد به افراد غریبه در این راه کار بسیار خطرناک و پر از ریسک است. به جای این کار ، فساد بر پایه اعتمادی خاص رشد می‌کند که در آن افراد تنها به "گونه خودشان" (یا گروهی از افراد جنایتکار مانند خودشان) ایمان دارند. این نوع افراد اطمینان کننده به شدت نسبت به افراد خارج از گروه خود بی اطمینان هستند. آن‌ها همواره از این می‌ترسند که افراد دیگر از آنها سوء استفاده کنند و در جهانی که در آن به اصطلاح "سگ سگ را می‌خورد" ، شما مجبور خواهید بود که از دیگران سوء استفاده کنید قبل از اینکه آنها این کار را با شما بکنند. پلانکت (Plunkitt سیاستمدار آمریکایی) موقعیت‌های پیش روی خود را می‌دید و به سرعت از آنها استفاده می‌کرد چرا که نگران بود افراد دیگر زودتر از او این کار را انجام دهند.

گامبتا (Gambetta) جامعه شناس ایتالیایی) اینگونه استدلال می‌کند که "مافیا" ریشه در جنوب ایتالیا دارد چرا که در آن ناحیه ارتباطات درون گروهی قوی و اعتماد عمومی ضعیفی وجود داشت.

اعتماد عمومی در کجا زیاد و در کجا کم است؟ قوی‌ترین معیار برای اعتماد، سطح نابرابری اقتصادی است.

هر زمان که میزان نابرابری اقتصادی افزایش یابد، میزان اعتماد کاهش می‌یابد. هنگامی که نابرابری اقتصادی بیشتر وجود داشته باشد، خوش بینی نسبت به آینده کمتر معنی پیدا می‌کند. تقسیم منابع نقش کلیدی در ایجاد این اعتقاد دارد که مردم سرنوشت مشترکی داشته و ارزش‌های بنیادین مشابهی دارند. اگر میزان تقسیم ثروت جامعه بسیار ناعادلانه باشد، کلیه مردم، چه قشر ثروتمند و چه قشر فقیر جامعه، احساس خواهند کرد که باید دیگر وجه مشترک بسیار کمی دارند. در جوامع به شدت نابرابر، مردم تنها با هم نوعان خود (مردم قشر خود) ارتباط خواهند داشت. داشتن دیدگاه حاصل از بی عدالتی سبب تقویت کلیشه‌های منفی در بین گروه‌های مختلف جامعه شده که این کار خود سبب کاهش اعتماد و توافق بین افراد جامعه می‌شود. سلیگمن (Seligman) روانشناس آمریکایی اینگونه استدلال می‌کند که "اعتماد" نمی‌تواند در یک "فرهنگ سلسله مراتبی" مورد قبول واقع شود. چنین جوامعی دستورالعمل‌های اجتماعی سفت و سختی دارند که همواره به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. در سیستم‌ها و جوامع فئودالی که دارای سیستم طبقاتی هستند به مردم بر حسب اینکه در چه شرایطی به دنیا آمده‌اند، امر می‌کنند که چه کارهایی را باید یا نباید انجام دهند. روابط اجتماعی بر حسب "انتظارات" از مردم است، نه بر حسب توانایی‌ها یا شخصیت‌های آنان. در چنین جوامع سنتی‌ای، این تصور که دیگران در اعتقادات مشترکی با شما دارند بر خلاف غریزه و روال معمول است چرا که تقسیم‌های طبقاتی باعث می‌شود که مردم ارزش‌های متفاوتی نسبت به یکدیگر پیدا کنند.

سابقه فقری همگانی (که احتمال بهبود وضعیت آن بسیار کم بود) سبب بی اعتمادی اجتماعی در روستایی به نام Montegarno در ایتالیا شد که Edward Banfield آنرا اینگونه توصیف می‌کند:

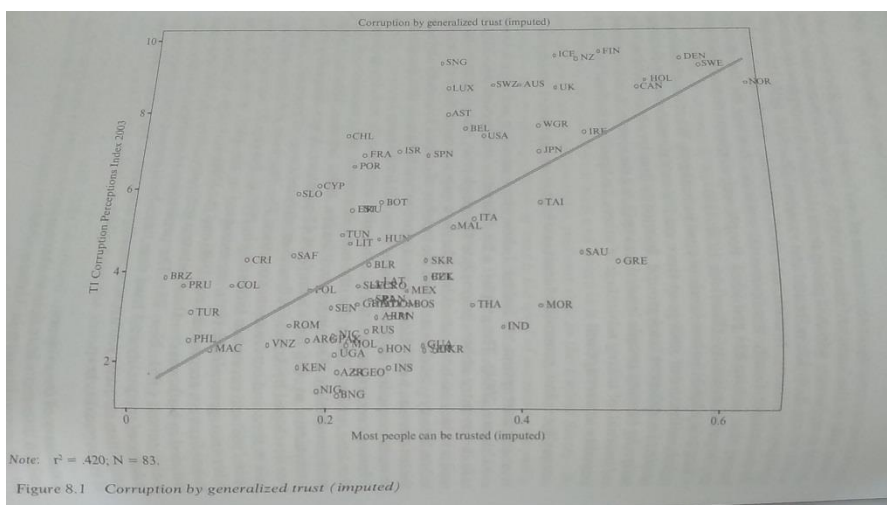
در این روستا حتی صدقه دادن به معنای دادن پولی مازاد بر حق طبیعی دیگران محسوب می‌شد! و تقریباً هیچکس توانایی این کار را نداشت چرا که ممکن بود به بهای خانواده خودش تمام شود و در واقع صدقه دادن و اعمال خیریه خود نوعی بی

عدالتی محسوب می‌شد. مونتگرانو دنیای پستی بود و زندگی روزانه در آن پراز خشونت و عاری از احساسات بود.

در چنین جهانی، تمام افرادی که جزء اعضای خانواده یک نفر نباشند "دشمنان احتمالی" او محسوب می‌شوند که از دیده این شخص این افراد تنها به دنبال آذوقه کمی هستند که طبیعت برای آنها فراهم کرده است. در این جهان، مردم تنها به دنبال محافظت از خود در برابر "تهدید فاجعه" هستند که هر لحظه ممکن است به سراغشان بیاید.

نابرابری منجر به پایین آمدن سطح اعتماد به افراد غریبه می‌شود. تنها اعتمادی که برای شما باقی می‌ماند اعتماد به افراد هم نوع خودتان است و به همین جهت فریب دادن افراد متعلق به اقشار دیگر از نظر شما کار خیلی غیر اخلاقی نخواهد بود. بنابراین، نابرابری به شکلی غیر مستقیم سبب فساد می‌شود. به همین دلیل من یک ارتباط غیر مستقیم بین نابرابری و فساد را اینگونه نشان می‌دهم:

نابرابری -----> کاهش اعتماد عمومی و افزایش اعتماد درون گروهی -----  
 --> فساد  
 اعتماد و فساد به یکدیگر مرتبط هستند. من این ارتباط را در نمودار پایین نشان داده‌ام.



خواندن این نمودار کمی سخت است چراکه امکان نوشتن کامل اسامی کشورها وجود نداشت و همچنین خیلی از کشورها دارای ارزش‌های مشترکی در هر دو متغیر (۱- فساد به دلیل اعتماد عمومی ۲- شاخص دیدگاه‌های فساد از نظر سازمان شفافیت بین الملل) هستند. در اینجا ما شاهد تناسب قوی تری بین نابرابری و فساد هستیم.  $N=۸۳$  و  $r^2=۰,۴۲۰$

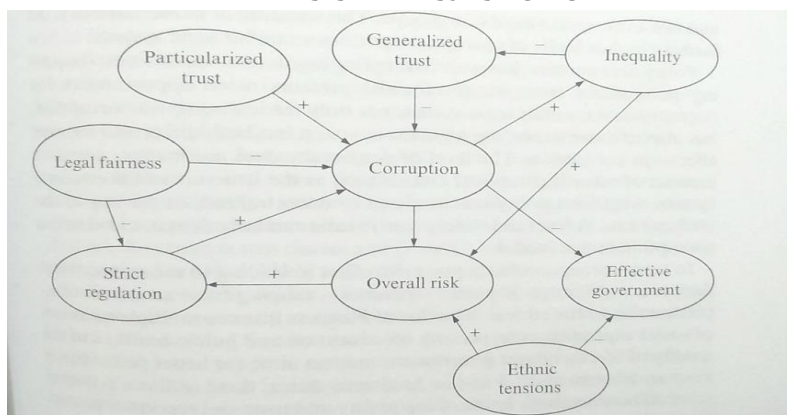
همانطور که فساد چسبنده است، نابرابری و اعتماد نیز با گذر زمان تغییر چندانی نمی‌کنند. میزان ۲۲ برای ۴۲ کشور در بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ مقدار قابل توجه ۰,۶۷۶ بوده است.

همچنین در یک سری از داده‌های جدیدتر از نابرابری اقتصادی، مقدار ۲۲ برای ۳۷ کشور بین سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۹۶ برابر با ۰,۷۰۶ بوده است.

در مورد اعتماد عمومی نیز، اندازه‌گیری‌های بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۰-۹۵ نشان می‌دهند که میزان ۲۲ برابر با ۰,۸۵۱ برای ۲۸ کشور می‌باشد. تداوم فساد مربوط به پایدار بودن نابرابری و نبود اعتماد عمومی در طول زمان می‌باشد. این در واقع پایه و اساس تله نابرابری است.

### خلاصه‌ای از شواهد و مدارک

من در اینجا شواهد و مدارکی حاصل از تجزیه و تحلیل نظرسنجی‌ها و همچنین از نمونه‌های آماری سطح کل ارائه می‌کنم. مهم‌تر از همه، من یک مدل معادله همزمان از فساد، اعتماد و نابرابری (و همچنین سطح قانون و مقررات، سطح خطر اقتصادی و مقیاسی برای اثربخشی دولت) در اینجا ارائه می‌کنم. شکل زیر مدل خلاصه شده استدلال من در مورد تله نابرابری است.



نابرابری اقتصادی به شدت میزان اعتماد عمومی را پایین می‌آورد، اعتماد نیز به نوبه خود قوی‌ترین عامل تعیین‌کننده فساد است. از آنجایی که "اعتماد مخصوص" باید منجر به فساد بیشتر شود من به دنبال مقیاسی برای اعتماد از نوع خودش بودم. هیچ اطلاعات قابل مقایسه‌ای در سطح بین‌المللی موجود نیست. بنابراین من باید به یک نوع پروکسی (واسطه) برای اعتماد مخصوص تکیه کنم: مثلاً آیا حکومتی افراد متعلق به یک اقلیت مذهبی را طوری محدود می‌کند که اجازه نداشته باشند دیگران را به مذهب خود دعوت کنند یا خیر. این نوع مقیاس از مجموعه FOX در سال ۲۰۰۶ و براساس داده‌های مذهبی و دولتی بدست آمده است. درحالی‌که این داده‌ها صرفاً نوعی تخمین هستند اما کماکان به این ایده نیز اشاره می‌کنند که برخی تنها افراد هم‌گروه (قشر) خود اعتماد می‌کنند. افراد مذهبی بنیادگرا تنها به افراد هم‌کیش خود اعتماد می‌کنند، این افراد هنگام مشارکت در زندگی مدنی منحصراً در سازمان‌های مذهبی عضو می‌شوند. ایجاد محدودیت در تغییر مذهب، نشانه تسلط بنیادگرایانه دولت است و من این مقیاس را به عنوان یک پروکسی برای اعتماد عمومی استفاده می‌کنم. چنین محدودیت‌هایی نشان‌دهنده اعتماد بالای درون‌گروهی و اعتماد پایین برون‌گروهی است.

این میزان از اعتماد مخصوص، مانند یک سیستم ناعادلانه حقوقی، منجر به سطوح بالایی از فساد می‌شود.

سیاست نیز اهمیت دارد، برای مثال: قوانین و مقرراتی که سبب جلوگیری از رشد تجارت می‌شوند (مانند الزامی بودن کسب مجوز از تعداد زیادی از مقامات) موقعیت‌های بیشتری برای ایجاد فساد می‌کند. یک سیستم حقوقی ناعادلانه تنها منجر به فساد می‌شود بلکه سبب ایجاد قوانین و مقررات محدودکننده برای پیشرفت و توسعه (جامعه) نیز می‌شود. بنابراین سیاست هم به شکل مستقیم و هم به شکل غیرمستقیم بر روی فساد اثر می‌گذارد. میزان دموکراسی و همچنین یک سری از فاکتورهای سازمانی مانند روش‌های انتخاباتی و یا متمرکز بودن یا نبودن حکومت تأثیری بر فساد ندارند. در این نمونه یک رسانه آزاد (که مخاطب زیادی هم دارد) سبب کاهش فساد نخواهد شد.



فساد به نوبه خود تاثیری بسیار قوی بر میزان نابرابری دارد و باعث افزایش آن می‌شود. برای طیف گسترده‌ای از نتایج سیاسی - از رقابت‌های اقتصادی گرفته تا رفتارهای اخلاقی در شرکت‌های تجاری و معیارهای متعدد هزینه‌های اجتماعی (خصوصاً هزینه‌های مربوط به آموزش و پرورش و همچنین سلامت و بهداشت) و همچنین کیفیت زندگی، یک دولت درستکار اهمیت بیشتری نسبت به یک دولت کارآمد دارد تا فعالیت‌های کشور بهتر انجام پذیرند. در مورد ایالت‌های موجود در آمریکا، علاوه بر این موارد، یک ارتباط قوی بین سطوح نابرابری و اعتماد و آگاهی خبرنگاران از فساد وجود دارد.

همانطور که در طی یک نظرسنجی از تاجران که توسط انجمن جهانی اقتصادی در سال ۲۰۰۴ انجام گرفت مشخص شد، میزان اثربخشی (کارآمدی) دولت هیچ تأثیر مستقلاً بر روی فساد ندارد اما این اثربخشی خود توسط میزان فساد تعیین می‌شود. عامل اصلی که در تعیین میزان کارآمدی دولت نقش دارد، سطح (میزان) تنش‌های قومی در یک کشور است. کشورهایی که فساد بیشتری دارند، نه تنها نابرابری بیشتری در آنها وجود دارد، بلکه دارای اقتصاد متزلزل‌تری نیز هستند. یک اقتصاد متزلزل و شکننده نیز سبب ایجاد سیستم حقوقی ناعادلانه‌تری می‌شود و نهایتاً به شکلی غیر مستقیم ایجاد فساد می‌کند.

من همچنین تحقیقات خود را بروی خیلی از کشورها خصوصاً کشورهای در حال گذار متمرکز کردم. در حالیکه کشورهایی که سابقاً کمونیست بودند، به شکلی سنتی دارای سطح پایین‌تری از نابرابری هستند، اختلاف بین قشر فقیر و ثروتمند از زمانی که این کشورها به حالت گذار رسیده‌اند به شدت افزایش یافته است. در کشورهای در حال گذار، قشر کثیری از مردم معتقدند که تنها راه کسب ثروت، راه نادرست (دزدی و ...) است. بدین مردم فساد بزرگ (نه فساد کوچک) را با نابرابری مرتبط می‌دانند. همانطور که من در بررسی‌های خود از مردم رومانی نشان دادم، استنباط مردم از میزان در حال افزایش نابرابری و سطوح بالای فساد، منجر به افزایش تقاضی برای تقسیم مجدد درآمد از قشر ثروتمند به قشر فقیر می‌شود. افراد ثروتمند و بانفوذ در استونی، اسلواکی و رومانی بسیار کمتر از شهروندان معمولی متوجه میزان بالای فساد در کشور هستند. هنگامی که من نظرسنجی‌های افروبارومتر\* را بررسی کردم متوجه شدم که نتایج مشابه این در مورد آفریقا نیز، خصوصاً نیجریه صدق می‌کند.

(Afrobarometer): یک شبکه تحقیقاتی مستقل پان-آفریقایی است که گرایشات عمومی را در مورد اقتصاد، سیاست و مسائل اجتماعی اندازه گیری کرده و مورد بررسی قرار می‌دهد.

آفریقا یک نمونه کلاسیک از تله نابرابری است که برای مدتی بسیار طولانی تاکنون دوام داشته است. استنباط مردم از فساد بزرگ، آن‌ها را به درک سطح بالای نابرابری سوق می‌دهد و جایی که مردم تقسیم نابرابری از ثروت و سیستم حقوقی ناعادلانه‌ای را مشاهده کنند، احتمال درک آنها از سطح بالایی از فساد بیشتر می‌شود. فساد سبب ایجاد تقسیمات اجتماعی بین ثروتمندان و فقرا می‌شود اما این مردم سطح پایین‌تر جامعه هستند که بیشتر فساد را درک می‌کنند.

در جایی که فساد ضعیف‌تر است، ارتباط آن با "اعتماد" و مخصوصاً "نابرابری" به طور کلی کمتر درخور توجه می‌باشد. کشورهای شمال شرقی (دانمارک، فنلاند، نروژ و سوئد) دارای بیشترین میزان اعتماد مردم بوده و همچنین فساد بسیار کم و توزیع بسیار عادلانه‌ای از ثروت در آنها وجود دارد. بنابراین طبیعی است که در بررسی این کشورها ارتباط کمی بین اعتماد، درک نابرابری و فساد دیده شود. چنین ارتباطی در مورد هنگ کنگ و بوتسوانا نیز دیده نمی‌شود چرا که هر دو این کشورها از تله نابرابری فرار کرده و اکنون دولت‌های درستکاری دارند. اگرچه هر دو این کشورها در کنار سنگاپور میزان "اعمال خلاف قانون" را به توسط آژانس‌های جلوگیری کننده از فساد تا حد زیادی کم کرده‌اند (ویا حتی از بین برده‌اند) اما به هر ترتیب تکرار اعمال آنها به هیچ وجه کار ساده‌ای برای دیگر کشورها نخواهد بود. هر کدام از این کشورها به سختی تلاش کردند تا در برابر خطرات خارجی، میزان بالای نابرابری را به توسط ایجاد یک حس همبستگی اجتماعی در بین مردم کاهش دهند.

در مقابل، سازمان‌های مقابله کننده با فساد در آفریقا نه تنها هیچگاه در انجام وظایفشان موفق نبوده‌اند بلکه حتی در بعضی مواقع به دنبال سرپوش گذاشتن روی فسادهای موجود در کشور بودند.

هنگامی که مردم اعتقاد خود را به یکدیگر از دست دهند و ایمان داشته باشند که رهبران آنها فاسد بوده و نابرابری موضوعی شایع و فراگیر است، دیگر اعتقادی نخواهند داشت که یک سیستم **دیوان سالاری (بوروکراسی)** دیگری بتواند با فساد مقابله کند.

### سخن پایانی

فساد یک سرمایه اجتماعی بد است. فساد چیزی فراتر از کلاهبرداری است چراکه قشر فقیر جامعه را استثمار می‌کند تا ثروت و قدرت بیشتری را نصیب افرادی بکند که از قبل ثروتمند و قدرتمند بودند. هیچ راه آسانی برای فرار از این تله نابرابری وجود ندارد. تعداد بسیار کمی از کشورها تاکنون توانسته‌اند از میزان فساد خود تا حد زیادی بکاهند. ایجاد تغییر در سیستم نیز به نظر تأثیر کمی بر روی کاهش فساد دارد. دو کشور بسیار موفق در مبارزه با فساد، هنگ کنگ و سنگاپور هستند که سیستم حکومتی آنها دموکراسی نیست. مبارزه با فساد به معنای گلاویز شدن با "نابرابری" است و برای این کار باید از سیاست‌هایی استفاده کرد سبب ارتقاء میزان اعتماد در جامعه می‌شود که همه این کارها به دولتی درستکار بستگی دارد که بتواند مزایا و امکاناتی همچون آموزش و پرورش و خدمات درمانی را برای همه افراد جامعه، چه فقیر و چه غنی، به شکلی یکسان فراهم کند. سطوح بالای فساد بدین معناست که چنین امکاناتی ایجاد نمی‌شوند و نابرابری موجود در زیربنای فسادهای بزرگ منجر به تقاضاهای بیشتری برای تقسیم مجدد ثروت و منابع جامعه خواهد شد. این طور به نظر می‌رسد که "سرمایه اجتماعی بد" (همان فساد) می‌تواند خود را پایدار نگه دارد.

## **What is corruption? How is it related to inequality?**

Shahin bazargani Golshan ,Ali Parvaneh, Narges Beheshti

### **Abstract:**

Corruption means defying the rules of justice and giving some people the benefits that other people can not take advantage of. Corruption causes the transfer of resources from the masses to hand-crafted individuals - from poor to wealthy corpses. The way it works will raise the tax rate for citizens and leave less money for public spending (community). Corrupt governments have less money to complete their own projects and reduce the salaries of employees in the community, which in turn results in lower levels of employees pushing other people into society and earning more money from them. (In illegal ways such as bribes and ...). Eventually, government employees in more corrupt societies spend more time filling their pockets instead of serving the community. Corruption will ultimately lead to a further decline in the economy and government.

The roots of corruption are in the unequal distribution of resources in a community. Economic inequality creates a fertile ground for corruption, which ultimately leads to more inequalities in society.

**Key Words:** Corruption and Confidence inequality and justice